

اندیشیدن با پنگ

پایان تاریخ

زیست‌جهان ستیزه و سبعیت*

سام محمودی‌سرابی



■ «پایان تاریخ» و فرضیه تهاهی پیشرفت به سوءتفاهم‌هایی جدید منجر شده است. هگل غایت پیشرفت را در حکومت پروس می‌دید. به این معنی که سیر تاریخ را به جای آنکه به آینده فراتابند، در حال پایان داد وی فرآیند تکامل گذشته را شناخت اما به نحوی عجیب منکر آن در آینده شد. اما از لغزش هگل بالاتر، سخن دانشمند نامی دوران ویکتوریا، «آرنولدو گبی» بود که در گفتار آغزین خود در مقام استادی کرسی تاریخ جدید در دانشگاه آکسفورد به سال ۱۸۴۱، تاریخ جدید را آخرین مرحله تاریخ بشری برشمرد.

«فرانسس فوکویاما» نظریه‌پرداز آمریکایی نیز این نظریه را مطرح می‌کند که با شکست کمونیسم تاریخ جهان به هفد و پایان خود رسیده و دموکراسی لیبرال به عنوان تنها سیستم اساسی ایفا شده است. فوکویاما در دکتربین سیاسی خود تمام مشخصات مدنی را که در واقع مایه زوال و افول تمدن غرب خواهد بود، به‌عنوان ابزار دوام و استمرار حیات سرمایه‌داری برمی‌شمارد.

وی می‌گوید تا با به‌کارگیری زور این پایان را به تعویق ناندازد و با ترسیم چه‌پای دیگر از این پایان به جای نگرانی، امید و تحرک ایجاد کند. اما پویایی چنین رویکردی در عصر پایان بسیار تصنعی و ساختگی به نظر می‌رسد. البته این ادعای بزرگی است اما ظاهراً همین حقیقت، پایان دامن خود سرمایه‌داری را گرفته است و گزیری نیست از چند پرسش عمده؛ چراکه پس از فرو ریختن دیوار برلین و در ادامه فروپاشی شوروی، اردوگاه سرمایه‌داری به‌نامندگی ایالات متحده آمریکا، حاکم بلامنزاع جهان شد و شاهانه به پایکوبی بر بالای جنازه کمونیسم ارتدوکس روسی پرداخت. عمده تصور متفکران در این دوره بی‌بدیل بودن اندیشه سرمایه‌داری است و حتی گاه بی‌بدیلی این وضعیت را با بی‌بدیلی دموکراسی مقایسه می‌کردند و به این نتیجه می‌رسیدند که به سرمایه‌داری هم درست مثل دموکراسی جانشین یا الترناتیو نیرومندی ندارد! این یک‌سوسونگری سرانجام ناکارآمدی خودشان را با تکرار تاریخ در مورد تفکر کاپیتالیستی ثابت کرد. امروز گویی نظریه‌های مارکسیسم فلسفی با خودتیمی‌اندازی‌شان دوباره جان می‌گیرند.

اما در این میان یک پرسش عمده حداقل برای راقم این سطور مطرح می‌شود و آن اینکه آیا سرمایه‌داری خواهد توانست مانند عبور از بحران اقتصادی در دهه ۲۰ که شاهدش بودیم، خودتیمی‌گری کرده و کماکان در صدر بماند؟ برگردیم به بحث پایان تاریخ و نگاه‌های مطرح

به این رخداد. مارکس در این‌میان برخلاف هگل ظهور «جامعه می‌طبقه» خود را در «حال» پایان نمی‌دهد و آن را به «آینده» موکل می‌کند و شاید بتوان مدعی شد که همین مسئله هر چند که از افترا و هوچی‌گری فلسفی می‌رہاند. هرچند که در عمل، کمونیسم سقوط کرده اما از لحاظ فلسفی هنوز زمان برای مارکسیسم محفوظ است و یک مارکسیست به راحتی می‌تواند ادعا کند که درست به محض فراهم شدن شرایط لازم و کافی، جامعه ایده‌آل مارکس به منصف‌ظهور خواهد رسید. بنابراین پیش‌بینی مارکس به لحاظ فلسفی-تسلطی‌دهنده و اخلاقی آسبیدنایدی‌تر از نظریه‌های مداخله و تسلی‌دهنده هگل و فوکویاما است. «ژان بودریار» نیز در گفت‌وگویی، توصیف و تحلیلی عالی از تجربه شخصی خود از توهم پایان در جهان ارایه می‌کند. به هر حال اگر تحلیل فوکویاما از «پایان»- که به عقیده راقم این سطور، «طنز پایان» بهترین تعبیر برای رویکرد فوکویاما است- تسلطی‌دهنده و اخلاقی ایجابی یا رضایت‌بخش است؛ تجربه شخصی بودریار از تنهایی (تراژدی پایان) سلبی یا ناامیدکننده نیز نیست، چراکه او در این تراژدی هرگز به پایان نمی‌رسد و چنین شرایطی از حیات تصنعی و موهوم‌را نیز تحت‌عنوان واقعیتی غریب‌القار و تجربه‌ای جذاب می‌پذیرد. پایانی که مدت‌های مدیدی به طول می‌انجامد و «پایان یافتن را پایان نمی‌دهد». بنابراین هر دو صورت قضیه چه به شیوه ایجابی فوکویاما که پایان را به شیوه خود توجیه می‌کند و چه ژان بودریار که جلب مذموم و سلبی آن را مد نظر قرار می‌دهد؛ این تنهایی- یا پایان- هرگز به خط پایان نمی‌رسد و غروبی برای غرب نخواهد بود؟! درست به همان صورتی که فرانسویس فوکویاما کلیت نظریه خود را از تنهایی پیشرفت هگل اخذ می‌کند، واضح نظریه بازگشت تاریخ یعنی «آن دونوا» اصول بنیادین دکتربین خود را از اسوالد اسپینگلر می‌گیرد. او از زاویه‌ای به این نظریه که با طرد لیبرالیسم و سوسیالیسم بار دیگر آفتاب از مشرق‌زمین، این مهد تمدن‌نواز هزاره، طلوع خواهد کرد، نزدیک می‌شود اما درست به همان اندازه که به این رهیافت نزدیک می‌شود، از زاویه‌ای دیگر «جا

ایجاد تمایز میان اروپا با ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی و با کنار یکدیگر نهادن جهان سوم و اروپا از نظر نوع منافع» از حقیقت فاصله می‌گیرد. به این صورت که اگر در دکتربین فوکویاما و توهم پایان بودریار غروبی برای غرب و پایانی بر آن نخواهد بود، به نظر می‌رسد تلاش آن دونوا نیز بر آن استوار است تا در تجدید قوا و بقای اروپا به همراه اتحاد با کشورهای جهان سومی بکوشد. این در حالی است که تمدن غرب پیشاپیش بر مبنای مثلث اروپا- ایالات متحده آمریکا- و اتحاد جماهیر شوروی استوار شده و بدین‌بار بر این تمایز وجود ندارد. به هر حال یوزخند تاریخ کتیبه «طنز پایان» را بر سر در پادشاهی پروس ثبت کرد، چراکه این بار هم «طنز پایان» بر دروازه ایالات متحده- آن هم با کلمات درشت- تکرار خواهد شد. «تراژدی پایان» و «حفظاظ شهر جهانی» اسوالد اسپینگلر، پایانی بر این «تله‌هی» تسلی‌بخش و خواب‌شیرین ابدیت خواهد بود.

*پی‌نوشت‌ها در روزنامه موجود است



از راست: یوخن هیپلر، فاطمه صدرعاملی و فریدون مجلسی/ پیام ابراهیمی

در میزگرد «شرق» با حضور پروفیسور «یوخن هیپلر»، «فریدون مجلسی» و «فاطمه صدرعاملی» مطرح شد

نادیده‌گرفتن شکاف‌های درون تمدنی در نظریه هانتینگتون

محمد صادقی: پروفیسور یوخن هیپلر (Jochen Hippler) استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در دانشگاه دویسبورگ (Duisburg) است که در زمینه سیاست جهانی و علوم استراتژیک مطالعات گسترده‌ای داشته و با دریافت بورس‌های تحقیقاتی از موسسه‌های مختلف در برخی از کشورهای جهان مانند هلند، آمریکا، کشورهای عربی و... پژوهش‌های خود را عمق بخشیده و از سال ۲۰۰۵ تاکنون در موسسه توسعه و صلح مشغول به کار است. وی برای مدت کوتاهی به دعوت یکی از دانشگاه‌های کشورمان در ایران بود. پروفیسور هیپلر سرپرستی گروه «گفت‌وگوی فرهنگ‌ها» وابسته به بنیاد شرق‌شناسی دانشگاه هامبورگ

را نیز بر عهده دارد و از سال ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۵ مدیر انستیتو فراملی آکس‌تردام بوده و درباره نقش و عملکرد رسانه‌های نوشتاری، شنیداری و دیداری در دهه ۹۰ کارهای پژوهشی کرده و طراحی برنامه‌های آن انستیتو را مدیریت می‌کرده است. خود می‌گوید: «بیش از هر چیز علاقه به تحولات در زمینه شمال- جنوب، در خاور نزدیک و حوزه‌های فرهنگ اسلامی دارم... همچنین او دبیر علمی کتاب مشترک موسسه‌های صلح در آلمان با نام گزارش صلح است. وی دارای بیش از ۲۰ کتاب همچون «خطر بعدی: درک غربی از اسلام»، «مسائیل دموکراسی در جهان سوم» و... است. در این میزگرد پروفیسور هیپلر و استادان ارجمند،

آقای فریدون مجلسی (دانش‌آموخته دانشگاه‌های جانز هاپکینز و جورج تاون و با مسائیل فرهنگی و سیاسی در جهان آشنایی عمیقی دارد) و خانم فاطمه صدرعاملی (پژوهشگر و آموزگار گفت‌وگو که در سال‌های اخیر برای استقرار فرهنگ گفت‌وگو با برگزاری کلاس‌های آموزشی مهارت‌های گفت‌وگو و ترجمه کتاب‌هایی در این زمینه بسیار کوشیده است) به بررسی برخی موضوع‌ها همچون آرا و اندیشه‌های ساموئل هانتینگتون و آمار تایسن و مباحثی درباره فرهنگ و سیاست جهانی می‌پردازند. در پایان شایسته است از همکار ارجمند نازنین بازارجی که ترجمه این گفت‌وگوها را بر عهده داشت صمیمانه سپاسگزار می‌کنم.

استاد دیگری که او هم اهل آلمان است و کتاب ایشان را آقای دکتر پرویز علوی ترجمه کرده‌اند، آورده است.

■ کتاب «خورشود درون تمدن‌ها» نوشته دیترب گنهایس را می‌گویید، که آقای دکتر پرویز علوی به فارسی ترجمه کرده‌اند، آنجابه شکاف‌های درون تمدنی پرداخته شده است.

فریدون مجلسی: بله، همان کتاب، آن نکته این است که تضادهای بین جوامع نیست، در داخل جوامع هم هست، یعنی تضادی که بین یک آدم آزاداندیش در درون جامعه خودش وجود دارد با کسی که به نوع دیگری در همان جامعه هست گاهی خیلی بیشتر است. یک نکته مهمی

که آمار تایسن روی آن تاکید می‌کند اجتناب از طرز تفکری است که من آن را تک‌موتی و تک‌واری ترجمه کرده‌ام یعنی جوامعی که مجبور می‌کنند افرادشان را که تک‌واری ببیندیشند، اینها را می‌کشاند در یک

روش فکری و می‌گویند چنین عمل کنید و ببیندیشید، مثل رژیم‌های کمونیستی استالینی جایی که درباره خشونت حرف می‌زند روش تک‌واری را به چالش می‌کشد که همان هم منجر به خشونت می‌شود.

به‌خصوص این در جوامعی ایجاد می‌شود که برای روش خودشان ارزش علمی قابل‌مسئندت، ببینید، سوسیالیسم یک ایده بسیار انسانی است ولی وقتی فلسفی کسی راجع به سوسیالیسم علمی صحبت می‌کند معنایش این است که دارد درباره یک علم صحبت می‌کند، می‌گوید حرف من علمی است و هر کس مخالف این فکر بکند خارج از علم است و من

حق دارم او را بکشم! این خشونت ایجاد می‌کند. هوبت که تک‌واری شود از آن خشونت برمی‌خیزد. آمار تایسن می‌گوید مساله آن چیزی که هانتینگتون می‌گوید نیست، مشکل در تک‌واری‌اندیشی است باید این تک‌واری‌اندیشی از بین برود تا هوبت مرکب برای اشخاص پدید آید و با هم ببیندیشند. این اصطلاحی که من امروز در کتاب «با هم اندیشیدن راز گفت‌وگو» ترجمه خانم فاطمه صدرعاملی به آن برخورد می‌کنم، آمار تایسن یعنی «با هم اندیشیدن» حاکم شود. یک

مثال آمار تایسن در این کتاب که یک عقیده انسانی و درونی نویسنده کتاب است را برایتان می‌گویم. آمار تایسن مخالفت می‌کند با مدارس اختصاصی، می‌گوید که دولت انگلیس یک بودجه‌ای برای مدارس می‌گذارد، پاکستان‌ها می‌گویند این بودجه را بدهید چه‌جایی پاکستانی را ما خودمان تربیت می‌کنیم، آمار تایسن می‌گوید من مخالف این نیستم که در آنجا به آنها زبان‌شان، مذهب‌شان و... آموزش داده بشود، این از حقوق آنهاست ولی این حقوق را باید به نفع دیگران آموخت. این مدارس خطرناک هستند، خطر آن این است که بچه‌ها را از تنها شانس زندگی‌شان که «بازی کردن با همدیگر» است، جدا می‌کند. از اینکه بفهمند دیگران هم گوشت و پوست و استخوان و روح

دارند، آنها هم شاد می‌شوند، آنها هم گریه می‌کنند و... نتیجه اینکه ما مثل هم هستیم، این وقت همدیگر را جدا از هم نمی‌بینند. حالا در نسل سوم یک گروه پاکستانی در انگلیس یک‌مترتبه هوشنوت‌هایی بروز پیدا می‌کند برای اینکه اینها فقط در آن مدارس اختصاصی با یک تئریاتی که دیگران را دشمن خودش ببناداز بزرگ شده‌اند.

آمار تایسن این هشدار را می‌دهد. یک مثال دیگر بزنم. برای من، شما و یک کارشناس در رشته‌ای دیگر و از یک کشور دیگر مانند یونان، صحبت کردن خیلی آسان تر است تا با یک کسی که در میدان میوه و تره‌بار کار می‌کند اینجاست که می‌بینید هوبت‌ها با هم متفاوت هستند اما قالب‌بندی‌ها و بسته‌بندی کردن‌ها

ما را دچار اشکال می‌کند. مثالی هم درباره «کالا» بزنم. کالا ایالتی است در جنوب غربی هند، ۴۵ سال است که حکومت کمونیستی دارد. این حکومت کمونیستی یک نمونه موفق سیاسی است. وقتی ایدئولوژی صادقانه باشد همه در فکر خدمت‌اند و می‌توانند به نتیجه برسند. ۹۵ درصد مردم کالا باسواد هستند.

سطح اقتصادی مردم کالا ۲۰ درصد بالاتر از سطح اقتصادی مردم هند است. در شرایطی که در نیمه دوم قرن بیستم ثابت شد که در تمام نقاط دنیا کمونیسم شکست خورده، این نمونه موفق چگونه است؟ چرا کالا موفق است؟ من و پسرم در این‌باره بحثی داشتیم و به این نتیجه رسیدیم که این کمونیسم نیست که موفق است، این دموکراسی است که موفق شده است. برای اینکه در

مجلس کرالا احزاب مختلف حضور دارند و حزب فرهنگ‌ها، میان سنت‌گراها می‌داند که اگر خوب عمل نکند چهار سال بعد باید به خانه برود، پس ناچار است خوب عمل کند و می‌داند که مادام‌العمر نیست. برای اینکه چهار سال بعد انتخابات است و این مانع از تک‌واری شدن در جامعه خودش هم می‌شود و نتیجه خوبی هم می‌گیرد.

فاطمه صدرعاملی: در آلمان هم این تلاش صورت می‌گیرد، به خصوص در این اواخر که می‌بینند ترک‌ها در جامعه آلمان ادغام نمی‌شوند. البته مدارس مشترک هست اما مهاجران اولیه خیلی در خودشان بودند. حالا با توجه به صحبت‌های آقای مجلسی، می‌توانم به برنامه‌های گفت‌وگویی خودمان هم اشاره‌ای بکنم؟

بله، با کمال میل، به نظرم خیلی هم اهمیت دارد. آنچه مناسبات داخلی و خارجی را بهبود می‌بخشد و سامان می‌دهد چیزی جز استقرار فرهنگ گفت‌وگو نمی‌تواند باشد.

فاطمه صدرعاملی: آقای مجلسی در مورد طرز تفکر تک‌واری صحبت کردند و اینکه بر اساس این طرز تفکر تنها یک جنبه فرهنگی هوبت انسان پررنگ شده و جنبه‌های دیگر نفی می‌شود. به این معنا که تفاوت‌ها

نفی می‌شود که این بیش از هر چیز تلاش برای یکسان‌سازی افراد بوده است و با هرگونه تکثر فرهنگی مخالف می‌شود. ایشان به نکته درستی اشاره کردند؛ اینکه منحصراً کردن فرهنگ به یک مکان جغرافیایی خاص یک اشتباه است و چنین کاری متناسب با واقعیات نیست و ما در هر کشور و فرهنگی شاهد حضور طرفداران فرهنگ‌های مختلف هستیم. بسیاری اوقات تعامل و گفت‌وگو بین فرهیختگان از هر فرهنگ و ملیتی که باشند ساده‌تر از گفت‌وگو و تعامل میان برخی از افراد در درون یک کشور است. با شنیدن این مطالب میل دارم به پروژه آشنایی با «مهارت‌های گفت‌وگو» اشاره

کنم که چند سالی است آن را در تهران به اجرا درآورده‌ایم زیرا تفاهم و گفت‌وگویی واقعی بین مردم ما کم‌رنگ شده است. تعامل اجتماعی به درستی صورت نمی‌گیرد، موانع زیادی بر سر راه «با هم اندیشیدن» و تفکر جمعی وجود دارد و در نتیجه به کاهش خلاقیت می‌انجامد. و اخلاق اجتماعی را دچار بحران می‌کند. از این رو در پی تدوین و اجرای برنامه‌ای برای آمادیم تا در رفع این نارسایی‌ها به کار آید. متدی را انتخاب کردیم که در پی آن نیست تا ارزش، عقیده، ایده یا نظر خاصی را تلقین کند بلکه تنها روشی را نشان می‌دهد که چگونه می‌توان به هم‌وعان همفکری کرد. چگونه می‌توان تفاوت‌ها را با عنوان غنای فرهنگی در نظر گرفت و در پی خصوص در این موضوع است که کدام‌یک از این مهارت‌ها را بیاموزند و این در آموزش‌های کارگاهی خیلی خوب شکل می‌گیرد.

یوخن هیپلر: این تفاوت‌هایی که به آن اشاره می‌شود بین انسان‌ها، بین گروه‌ها و... وجود دارند و حقیقی هستند، بین مرد و زن تفاوت هست و... بحثی که بین آمار تایسن و هانتینگتون هست، نادیده گرفتن این تفاوت‌ها نیست، بحث اصلی بر سر این موضوع است که کدام‌یک از این تفاوت‌ها مهم‌تر هستند و کدام‌یک اهمیت کمتری دارند، این تفاوت‌هایی است که آدم‌ها و گروه‌ها به وجود می‌آورند. در برخی از جوامع تفاوت میان زن و مرد خیلی بارز و مشخص است و تفاوت‌های زیادی به چشم می‌خورد و در برخی از جوامع به این تفاوت‌ها زیاد اهمیت داده نمی‌شود.

امان در چشم‌انداز چنان که ملاحظه می‌شود، نگاه به اخلاق همراه با تقویت شور، احساس و همدلی است که با افزایش قدرت تخیل و همدات‌پنداری جای مفهوم مهم «راه نیک» کالتنی را می‌گیرد. براین اساس است که رورتی به ما می‌گوید اگر قرار است نگاه عقلانی- انتزاعی به اخلاق را کنار بگذاریم و برآن شومیم که حس همدردی است که می‌تواند به حقوق آدمیان به جای «حقوق بشر» باری برساند باید بر شایست خود و دیگر انسان‌ها تاکید کنیم و با مفروض گرفتن اینکه این شباهت‌ها بیانگر یک طبیعت بنیادین نیستند، آنها را بر تفاوت‌هایمان برتری داده و از این رهیافت میان خود و دیگران همبستگی ایجاد کنیم.

فریدون مجلسی: این تفاوت‌ها میان سنت‌گراها و هانتینگتون هست، نادیده گرفتن این تفاوت‌ها نیست، بحث اصلی بر سر این موضوع است که کدام‌یک از این تفاوت‌ها مهم‌تر هستند و کدام‌یک اهمیت کمتری دارند، این تفاوت‌هایی است که آدم‌ها و گروه‌ها به وجود می‌آورند. در برخی از جوامع تفاوت میان زن و مرد خیلی بارز و مشخص است و تفاوت‌های زیادی به چشم می‌خورد و در برخی از جوامع به این تفاوت‌ها زیاد اهمیت داده نمی‌شود.

اما پرسش دوم یا مساله مهم دیگر این بود که چه عواملی یا کسانی می‌توانند در پیشرفت مبانی اخلاقی جامعه کنونی موثر باشند؟ در پرسش قبلی اشاره کردیم که بسط و اثربخشی به قصه‌ها و مسائیل تلخ و احساسی گام مهمی در پیشرفت همبستگی است. در ادامه همین موضع‌گیری رورتی با تاسی به عقل ارتباطی- گفت‌ماتی (۱۹) هابرماس که جایگزین عقل سوسوم‌محور (۲۰) شده است، می‌نویسد: «هابرماس برآن است برای نهادهای دموکراتیک چنان بسترسازی کند که کانت آرزو داشت. اما بهتر از کانت در این کار موفق می‌شود، چراکه با استناد به ارتباط آزاد از سلطه و مطرح کردن احترام به عزت انسانی، به‌عنوان پشتوانه جامعه مدرن سخن می‌گوید. چه‌کسانی به این درک و احساس همبستگی کمک می‌کنند؟ رورتی در ادامه می‌نویسد: «نه مبشران بیکارچی و جهانگرای، یعنی فلاسفه، بلکه پیام‌آوران تکثر، مردم‌شناسان، تاریخ‌دانان، رمان‌نویس‌ها و اصحاب رسانه‌هایی‌اند که می‌توانند چنین احساسی را تقویت کنند یا می‌توانند درباره «ها» را وسعت ببخشند.» (نفوی، ۱۳۸۷، صص ۱۰۹-۸۵)

رورتی با تصریح بر این مهم که تفکر از زمان رنسانس مراحل فلسفی، دینی و ادبیات را طی کرده، اکنون فرهنگ ادبی (۲۱) را به‌مثابه جایگزین جدیدی تلقی می‌کند که در افزایش احساس و تخیل و همبستگی انسان‌ها تلاش بیشتری انجام می‌دهد. اهمیت فرهنگ ادبی آن است که در آن ما به‌دنبال رستگاری از نوع فلسفی نیستیم و فرار از زمان و مکان هم در آن مطرح نمی‌شود. به همین دلیل است که می‌گوید: «امروزه جوانان کتابخوان در جست‌وجوی رستگاری، نخست به‌سرراغ رمان‌ها، نمایشنامه‌ها و شعرها می‌روند. آن نوع کتاب‌هایی که اندیشه قرن نوزدهمی به حاشیه رانده بود حالا به مرکز آمده‌اند.» (صغری، ۱۳۸۸، صص ۲۲)

از نظر او رمان‌نویسان، شاعران و اصحاب رسانه‌ها یک بازی‌باز محسوب می‌شوند که برآند «هیچ چیزی سرشتی ذاتی و ماهیتی واقعی ندارد.» (رورتی، ۱۳۸۵، صص ۱۵۴)

اکنون این‌دسته افراد به‌عنوان منتقدان ادبی، نقش مشاور اخلاقی را ایفا می‌کنند. «آنان مشاوران اخلاقی‌اند اما نه به این خاطر که دسترسی خاصی به حقیقت اخلاقی دارند بل به این دلیل که پرسه‌گرد بوده‌اند. آنان کتاب‌های بیشتری خوانده‌اند و از این رو توان بیشتری برای احتراز از افتادن به دام وژان‌گان فقط یک کتاب واحد دارند.» (رورتی، ۱۳۸۵، صص ۱۶۵)

رورتی از آنها و آثارشان نام می‌برد می‌توان به کسانی چون دالتاویوسکی، ولادیمیر ناباکف، جرج اورول و چارلز دیکتار اشاره کرد. به تعبیر وی آثار ایشان به ما باری می‌دهد تا اثر نهادهای دیگران را درک کنیم. به مسا برای می‌کنند این اثرات خود در دیگران را درنماییم، خوب است این مهم را در نظر بگیریم باقیم یکی از راه‌های گسترش اخلاقی هنگام مطالعه کتاب این است که ابتدا از خود پرسسیم: «این کتاب برای کمک به کدام اهدافمان خدمت می‌کند؟» (رورتی، ۱۳۸۵، صص ۱۲۶)

در این چشم‌انداز چنان که ملاحظه می‌شود، نگاه به اخلاق همراه با تقویت شور، احساس و همدلی است که با افزایش قدرت تخیل و همدات‌پنداری جای مفهوم مهم «راه نیک» کالتنی را می‌گیرد. براین اساس است که رورتی به ما می‌گوید اگر قرار است نگاه عقلانی- انتزاعی به اخلاق را کنار بگذاریم و برآن شومیم که حس همدردی است که می‌تواند به حقوق آدمیان به جای «حقوق بشر» باری برساند باید بر شایست خود و دیگر انسان‌ها تاکید کنیم و با مفروض گرفتن اینکه این شباهت‌ها بیانگر یک طبیعت بنیادین نیستند، آنها را بر تفاوت‌هایمان برتری داده و از این رهیافت میان خود و دیگران همبستگی ایجاد کنیم.

فریدون مجلسی: این تفاوت‌ها میان سنت‌گراها و هانتینگتون هست، نادیده گرفتن این تفاوت‌ها نیست، بحث اصلی بر سر این موضوع است که کدام‌یک از این تفاوت‌ها مهم‌تر هستند و کدام‌یک اهمیت کمتری دارند، این تفاوت‌هایی است که آدم‌ها و گروه‌ها به وجود می‌آورند. در برخی از جوامع تفاوت میان زن و مرد خیلی بارز و مشخص است و تفاوت‌های زیادی به چشم می‌خورد و در برخی از جوامع به این تفاوت‌ها زیاد اهمیت داده نمی‌شود.

اما پرسش دوم یا مساله مهم دیگر این بود که چه عواملی یا کسانی می‌توانند در پیشرفت مبانی اخلاقی جامعه کنونی موثر باشند؟ در پرسش قبلی اشاره کردیم که بسط و اثربخشی به قصه‌ها و مسائیل تلخ و احساسی گام مهمی در پیشرفت همبستگی است. در ادامه همین موضع‌گیری رورتی با تاسی به عقل ارتباطی- گفت‌ماتی (۱۹) هابرماس که جایگزین عقل سوسوم‌محور (۲۰) شده است، می‌نویسد: «هابرماس برآن است برای نهادهای دموکراتیک چنان بسترسازی کند که کانت آرزو داشت. اما بهتر از کانت در این کار موفق می‌شود، چراکه با استناد به ارتباط آزاد از سلطه و مطرح کردن احترام به عزت انسانی، به‌عنوان پشتوانه جامعه مدرن سخن می‌گوید. چه‌کسانی به این درک و احساس همبستگی کمک می‌کنند؟ رورتی در ادامه می‌نویسد: «نه مبشران بیکارچی و جهانگرای، یعنی فلاسفه، بلکه پیام‌آوران تکثر، مردم‌شناسان، تاریخ‌دانان، رمان‌نویس‌ها و اصحاب رسانه‌هایی‌اند که می‌توانند چنین احساسی را تقویت کنند یا می‌توانند درباره «ها» را وسعت ببخشند.» (نفوی، ۱۳۸۷، صص ۱۰۹-۸۵)

رورتی با تصریح بر این مهم که تفکر از زمان رنسانس مراحل فلسفی، دینی و ادبیات را طی کرده، اکنون فرهنگ ادبی (۲۱) را به‌مثابه جایگزین جدیدی تلقی می‌کند که در افزایش احساس و تخیل و همبستگی انسان‌ها تلاش بیشتری انجام می‌دهد. اهمیت فرهنگ ادبی آن است که در آن ما به‌دنبال رستگاری از نوع فلسفی نیستیم و فرار از زمان و مکان هم در آن مطرح نمی‌شود. به همین دلیل است که می‌گوید: «امروزه جوانان کتابخوان در جست‌وجوی رستگاری، نخست به‌سرراغ رمان‌ها، نمایشنامه‌ها و شعرها می‌روند. آن نوع کتاب‌هایی که اندیشه قرن نوزدهمی به حاشیه رانده بود حالا به مرکز آمده‌اند.» (صغری، ۱۳۸۸، صص ۲۲)

از نظر او رمان‌نویسان، شاعران و اصحاب رسانه‌ها یک بازی‌باز محسوب می‌شوند که برآند «هیچ چیزی سرشتی ذاتی و ماهیتی واقعی ندارد.» (رورتی، ۱۳۸۵، صص ۱۵۴)

اکنون این‌دسته افراد به‌عنوان منتقدان ادبی، نقش مشاور اخلاقی را ایفا می‌کنند. «آنان مشاوران اخلاقی‌اند اما نه به این خاطر که دسترسی خاصی به حقیقت اخلاقی دارند بل به این دلیل که پرسه‌گرد بوده‌اند. آنان کتاب‌های بیشتری خوانده‌اند و از این رو توان بیشتری برای احتراز از افتادن به دام وژان‌گان فقط یک کتاب واحد دارند.» (رورتی، ۱۳۸۵، صص ۱۶۵)

رورتی از آنها و آثارشان نام می‌برد می‌توان به کسانی چون دالتاویوسکی، ولادیمیر ناباکف، جرج اورول و چارلز دیکتار اشاره کرد. به تعبیر وی آثار ایشان به ما باری می‌دهد تا اثر نهادهای دیگران را درک کنیم. به مسا برای می‌کنند این اثرات خود در دیگران را درنماییم، خوب است این مهم را در نظر بگیریم باقیم یکی از راه‌های گسترش اخلاقی هنگام مطالعه کتاب این است که ابتدا از خود پرسسیم: «این کتاب برای کمک به کدام اهدافمان خدمت می‌کند؟» (رورتی، ۱۳۸۵، صص ۱۲۶)

در این چشم‌انداز چنان که ملاحظه می‌شود، نگاه به اخلاق همراه با تقویت شور، احساس و همدلی است که با افزایش قدرت تخیل و همدات‌پنداری جای مفهوم مهم «راه نیک» کالتنی را می‌گیرد. براین اساس است که رورتی به ما می‌گوید اگر قرار است نگاه عقلانی- انتزاعی به اخلاق را کنار بگذاریم و برآن شومیم که حس همدردی است که می‌تواند به حقوق آدمیان به جای «حقوق بشر» باری برساند باید بر شایست خود و دیگر انسان‌ها تاکید کنیم و با مفروض گرفتن اینکه این شباهت‌ها بیانگر یک طبیعت بنیادین نیستند، آنها را بر تفاوت‌هایمان برتری داده و از این رهیافت میان خود و دیگران همبستگی ایجاد کنیم.

فریدون مجلسی: این تفاوت‌ها میان سنت‌گراها و هانتینگتون هست، نادیده گرفتن این تفاوت‌ها نیست، بحث اصلی بر سر این موضوع است که کدام‌یک از این تفاوت‌ها مهم‌تر هستند و کدام‌یک اهمیت کمتری دارند، این تفاوت‌هایی است که آدم‌ها و گروه‌ها به وجود می‌آورند. در برخی از جوامع تفاوت میان زن و مرد خیلی بارز و مشخص است و تفاوت‌های زیادی به چشم می‌خورد و در برخی از جوامع به این تفاوت‌ها زیاد اهمیت داده نمی‌شود.

اما پرسش دوم یا مساله مهم دیگر این بود که چه عواملی یا کسانی می‌توانند در پیشرفت مبانی اخلاقی جامعه کنونی موثر باشند؟ در پرسش قبلی اشاره کردیم که بسط و اثربخشی به قصه‌ها و مسائیل تلخ و احساسی گام مهمی در پیشرفت همبستگی است. در ادامه همین موضع‌گیری رورتی با تاسی به عقل ارتباطی- گفت‌ماتی (۱۹) هابرماس که جایگزین عقل سوسوم‌محور (۲۰) شده است، می‌نویسد: «هابرماس برآن است برای نهادهای دموکراتیک چنان بسترسازی کند که کانت آرزو داشت. اما بهتر از کانت در این کار موفق می‌شود، چراکه با استناد به ارتباط آزاد از سلطه و مطرح کردن احترام به عزت انسانی، به‌عنوان پشتوانه جامعه مدرن سخن می‌گوید. چه‌کسانی به این درک و احساس همبستگی کمک می‌کنند؟ رورتی در ادامه می‌نویسد: «نه مبشران بیکارچی و جهانگرای، یعنی فلاسفه، بلکه پیام‌آوران تکثر، مردم‌شناسان، تاریخ‌دانان، رمان‌نویس‌ها و اصحاب رسانه‌هایی‌اند که می‌توانند چنین احساسی را تقویت کنند یا می‌توانند درباره «ها» را وسعت ببخشند.» (نفوی، ۱۳۸۷، صص ۱۰۹-۸۵)

رورتی با تصریح بر این مهم که تفکر از زمان رنسانس مراحل فلسفی، دینی و ادبیات را طی کرده، اکنون فرهنگ ادبی (۲۱) را به‌مثابه جایگزین جدیدی تلقی می‌کند که در افزایش احساس و تخیل و همبستگی انسان‌ها تلاش بیشتری انجام می‌دهد. اهمیت فرهنگ ادبی آن است که در آن ما به‌دنبال رستگاری از نوع فلسفی نیستیم و فرار از زمان و مکان هم در آن مطرح نمی‌شود. به همین دلیل است که می‌گوید: «امروزه جوانان کتابخوان در جست‌وجوی رستگاری، نخست به‌سرراغ رمان‌ها، نمایشنامه‌ها و شعرها می‌روند. آن نوع کتاب‌هایی که اندیشه قرن نوزدهمی به حاشیه رانده بود حالا به مرکز آمده‌اند.» (صغری، ۱۳۸۸، صص ۲۲)

از نظر او رمان‌نویسان، شاعران و اصحاب رسانه‌ها یک بازی‌باز محسوب می‌شوند که برآند «هیچ چیزی سرشتی ذاتی و ماهیتی واقعی ندارد.» (رورتی، ۱۳۸۵، صص ۱۵۴)

اکنون این‌دسته افراد به‌عنوان منتقدان ادبی، نقش مشاور اخلاقی را ایفا می‌کنند. «آنان مشاوران اخلاقی‌اند اما نه به این خاطر که دسترسی خاصی به حقیقت اخلاقی دارند بل به این دلیل که پرسه‌گرد بوده‌اند. آنان کتاب‌های بیشتری خوانده‌اند و از این رو توان بیشتری برای احتراز از افتادن به دام وژان‌گان فقط یک کتاب واحد دارند.» (رورتی، ۱۳۸۵، صص ۱۶۵)

رورتی از آنها و آثارشان نام می‌برد می‌توان به کسانی چون دالتاویوسکی، ولادیمیر ناباکف، جرج اورول و چارلز دیکتار اشاره کرد. به تعبیر وی آثار ایشان به ما باری می‌دهد تا اثر نهادهای دیگران را درک کنیم. به مسا برای می‌کنند این اثرات خود در دیگران را درنماییم، خوب است این مهم را در نظر بگیریم باقیم یکی از راه‌های گسترش اخلاقی هنگام مطالعه کتاب این است که ابتدا از خود پرسسیم: «این کتاب برای کمک به کدام اهدافمان خدمت می‌کند؟» (رورتی، ۱۳۸۵، صص ۱۲۶)

در این چشم‌انداز چنان که ملاحظه می‌شود، نگاه به اخلاق همراه با تقویت شور، احساس و همدلی است که با افزایش قدرت تخیل و همدات‌پنداری جای مفهوم مهم «راه نیک» کالتنی را می‌گیرد. براین اساس است که رورتی به ما می‌گوید اگر قرار است نگاه عقلانی- انتزاعی به اخلاق را کنار بگذاریم و برآن شومیم که حس همدردی است که می‌تواند به حقوق آدمیان به جای «حقوق بشر» باری برساند باید بر شایست خود و دیگر انسان‌ها تاکید کنیم و با مفروض گرفتن اینکه این شباهت‌ها بیانگر یک طبیعت بنیادین نیستند، آنها را بر تفاوت‌هایمان برتری داده و از این رهیافت میان خود و دیگران همبستگی ایجاد کنیم.

فریدون مجلسی: این تفاوت‌ها میان سنت‌گراها و هانتینگتون هست، نادیده گرفتن این تفاوت‌ها نیست، بحث اصلی بر سر این موضوع است که کدام‌یک از این تفاوت‌ها مهم‌تر هستند و کدام‌یک اهمیت کمتری دارند، این تفاوت‌هایی است که آدم‌ها و گروه‌ها به وجود می‌آورند. در برخی از جوامع تفاوت میان زن و مرد خیلی بارز و مشخص است و تفاوت‌های زیادی به چشم می‌خورد و در برخی از جوامع به این تفاوت‌ها زیاد اهمیت داده نمی‌شود.

اما پرسش دوم یا مساله مهم دیگر این بود که چه عواملی یا کسانی می‌توانند در پیشرفت مبانی اخلاقی جامعه کنونی موثر باشند؟ در پرسش قبلی اشاره کردیم که بسط و اثربخشی به قصه‌ها و مسائیل تلخ و احساسی گام مهمی در پیشرفت همبستگی است. در ادامه همین موضع‌گیری رورتی با تاسی به عقل ارتباطی- گفت‌ماتی (۱۹) هابرماس که جایگزین عقل سوسوم‌محور (۲۰) شده است، می‌نویسد: «هابرماس برآن است برای نهادهای دموکراتیک چنان بسترسازی کند که کانت آرزو داشت. اما بهتر از کانت در این کار موفق می‌شود، چراکه با استناد به ارتباط آزاد از سلطه و مطرح کردن احترام به عزت انسانی، به‌عنوان پشتوانه جامعه مدرن سخن می‌گوید. چه‌کسانی به این درک و احساس همبستگی کمک می‌کنند؟ رورتی در ادامه می‌نویسد: «نه مبشران بیکارچی و جهانگرای، یعنی فلاسفه، بلکه پیام‌آوران تکثر، مردم‌شناسان، تاریخ‌دانان، رمان‌نویس‌ها و اصحاب رسانه‌هایی‌اند که می‌توانند چنین احساسی را تقویت کنند یا می‌توانند درباره «ها» را وسعت ببخشند.» (نفوی، ۱۳۸۷، صص ۱۰۹-۸۵)

رورتی با تصریح بر این مهم که تفکر از زمان رنسانس مراحل فلسفی، دینی و ادبیات را طی کرده، اکنون فرهنگ ادبی (۲۱) را به‌مثابه جایگزین جدیدی تلقی می‌کند که در افزایش احساس و تخیل و همبستگی انسان‌ها تلاش بیشتری انجام می‌دهد. اهمیت فرهنگ ادبی آن است که در آن ما به‌دنبال رستگاری از نوع فلسفی نیستیم و فرار از زمان و مکان هم در آن مطرح نمی‌شود. به همین دلیل است که می‌گوید: «امروزه جوانان کتابخوان در جست‌وجوی رستگاری، نخست به‌سرراغ رمان‌ها، نمایشنامه‌ها و شعرها می‌روند. آن نوع کتاب‌هایی که اندیشه قرن نوزدهمی به حاشیه رانده بود حالا به مرکز آمده‌اند.» (صغری، ۱۳۸۸، صص ۲۲)

از نظر او رمان‌نویسان، شاعران و اصحاب رسانه‌ها یک بازی‌باز محسوب می‌شوند که برآند «هیچ چیزی سرشتی ذاتی و ماهیتی واقعی ندارد.» (رورتی، ۱۳۸۵، صص ۱۵۴)

اکنون این‌دسته افراد به‌عنوان منتقدان ادبی، نقش مشاور اخلاقی را ایفا می‌کنند. «آنان مشاوران اخلاقی‌اند اما نه به این خاطر که دسترسی خاصی به حقیقت اخلاقی دارند بل به این دلیل که پرسه‌گرد بوده‌اند. آنان کتاب‌های بیشتری خوانده‌اند و از این رو توان بیشتری برای احتراز از افتادن به دام وژان‌گان فقط یک کتاب واحد دارند.» (رورتی، ۱۳۸۵، صص ۱۶۵)

رورتی از آنها و آثارشان نام می‌برد می‌توان به کسانی چون دالتاویوسکی، ولادیمیر ناباکف، جرج اورول و چارلز دیکتار اشاره کرد. به تعبیر وی آثار ایشان به ما باری می‌دهد تا اثر نهادهای دیگران را درک کنیم. به مسا برای می‌کنند این اثرات خود در دیگران را درنماییم، خوب است این مهم را در نظر بگیریم باقیم یکی از راه‌های گسترش اخلاقی هنگام مطالعه کتاب این است که ابتدا از خود پرسسیم: «این کتاب برای کمک به کدام اهدافمان خدمت می‌کند؟» (رورتی، ۱۳۸۵، صص ۱۲۶)

در این چشم‌انداز چنان که ملاحظه می‌شود، نگاه به اخلاق همراه با تقویت شور، احساس و همدلی است که با افزایش قدرت تخیل و همدات‌پنداری جای مفهوم مهم «راه نیک» کالتنی را می‌گیرد. براین اساس است که رورتی به ما می‌گوید اگر قرار است نگاه عقلانی- انتزاعی به اخلاق را کنار بگذاریم و برآن شومیم که حس همدردی است که می‌